SHAHRARANEWS.IR

۴شنبه

سال پانزدهم
۲۹ آذر ۱۴۰۲
۶ جمادی‌الثانی ۱۴۴۵
شماره ۴۱۱۲

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۸۸٪ ↓ -۱° ↑ ۷°

صبح ۰ — ظهر ۵

عصر ۴ — شب ۲

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۲۸:۵۹
- غروب آفتاب ۱۶:۱۹:۳۱
- اذان مغرب ۱۶:۴۰:۰۰
- نیمه شب شرعی ۲۲:۴۳:۳۵
- اذان صبح فردا ۰۵:۰۸:۱۰
- طلوع آفتاب فردا ۰۶:۳۸:۵۸

اول شخص

میرزای اصفهانی و تحول در مشهد

یادی از میرزا مهدی اصفهانی که همچنان نگاه او به اندیشه اسلامی در صدر محافل علمی است

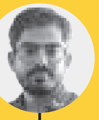

امید حسینی‌نژاد
روزنامه نگار

ضعف جسمانی‌اش قوت گرفته بود. به همین سبب، به پیشنهاد نزدیکان، برای معالجه به تهران سفر کرد. این سفر در سال ۱۳۲۳ خورشیدی انجام گرفت. دراین سفر، مرحوم آقای جلال مروارید، برادر مرحوم آیت‌ا... مروارید که در آن زمان بیست‌وهفت سال داشت، ملازم او بود. میرزا در زمان اقامت در تهران، در منزلی که یکی از تجار بزرگ آن شهر (حاج توکلیان) درباغ فردوس شمیران (نزدیک میدان تجریش فعلی) در اختیارش گذاشته بود، سکونت داشت. درهمین روزها صاحب خانه عکاسی را خبر کرد تا از مرحوم میرزا عکسی بگیرد. میرزا خود می‌دانست که این آخرین عکسی است که از او به یادگار خواهد ماند. نقل است که مرحوم میرزا در این سفر گفت: «من دیگر از این بیماری جان سالم به در نخواهم برد.»

شاید همان لحظه که عکاس مشغول آماده کردن دوربین خود بود، میرزا لحظه لحظه روزهای زندگی خود را از ۹ سالگی و پس از فوت پدرش وقتی در دامان سید اسماعیل صدر در کربلا رشدکرده بود در ذهن خود مرور می‌کرد.

او در سال ۱۳۱۵ قمری برای ادامه تحصیل عازم عتبات شد و آنجا بود که تحت حمایت فقیه بزرگ مرحوم سید اسماعیل صدر قرار گرفت. پس از مدتی عازم نجف شد تا از محضر آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی بهره ببرد. در همان روزهایی که در نجف حضور داشت در درس مرحوم نائینی، فقیه بزرگ مدافع مشروطه، حاضر شد. او جزو حلقه نخستین شاگردان نائینی بود و دوره اول اصول نائینی را درک کرده بود.

اما میرزا برای آرام ساختن جان آتش گرفته‌اش به دنبال هر راهی بود تا خود را آرام کند. به قول یکی از دوستان نزدیکش، او همیشه با حالی نزار «یاصاحب الزمان(عج)» گویان به مسجد سهله می‌رفت تا تشتت ذهنی‌اش را آرام کند، اما این آشفتگی از چه روی در روح و روانش جای گرفته بود؟ میرزا سال‌ها در محضر استادان برجسته نجف فلسفه خوانده بود و متوجه تعارضات برخی مفاهیم فلسفی با قرآن و حدیث شده بود. شاید هرکسی بتواند به راحتی از کنار این مسئله عبور کند، اما او نمی‌توانست. باید این مشکل را حل می‌کرد. روزهای پیاپی به مسجد سهله می رفت و با توسل به حضرت صاحب الزمان(عج) به دنبال گم‌شده خودش می‌گشت و سرانجام نوری در جانش تابیدن گرفت.

میرزا حوالی سال ۱۳۴۰ هجری قمری نجف اشرف را به قصد مشهد مقدس ترک گفت و پس از ورود به آستان قدس رضوی به تدریس و تربیت شاگردان و ترویج مبانی فکری خویش اشتغال ورزید. پس از اندک زمانی، فضلای مشهد گرد محفل ایشان جمع گشتند و از علوم و معارف ایشان در زمینه‌های فقه، اصول و معارف بهره بردند. ایشان پس از حضورش در مشهد به مدرسه پریزاد رفت و در درس میرزا هاشم قزوینی، حاضر شد، اما در پی اشکالی که در هنگام درس بر استاد خود گرفت، میرزا هاشم قزوینی مقام علمی او را بر خود ارجح دید و وی را در مقام تدریس نشاند و خود از آن پس در درس میرزای اصفهانی تا آخرین دوره حاضر شد.

میرزا مهدی اصفهانی با تشکیل درس های مختلفی در این شهر سبب شد تا جریان فلسفی مشهد به حاشیه برود. شاگردان او نیز ادامه دهنده راه او و در این مسیر پرفراز و نشیب شدند. با همه نقدهایی که بر این مکتب گرفته شده است می توان گفت اندیشه میرزا در مشهد هم اکنون جزو مکاتب فکری فعال در عرصه اندیشه اسلامی است.

ورود میرزا به مشهد هم‌زمان با قدرت یافتن خاندان پهلوی در ایران است. رضاخان در دو دهه سلطنت خود بر ایران تمام توان خود را در براندازی حوزه‌های علمی شیعی صرف کرد. هرچند که هرگز به هدف شوم خویش نرسید، اما توانست به‌ویژه در سال‌های پایانی حکومتش، حوزه علمیه خراسان را چون دیگر حوزه‌ها از رونق بیندازد. فروپاشی استبداد رضاخانی به یک‌باره روحی تازه در تن از رمق افتاده حوزه علمیه خراسان دمید. میرزا از جمله افرادی بود که بسیار کوشید تا دوباره درس‌ها برقرار شود و جامه رشد و بالندگی بر قامت طلاب مشهد بنشیند و از این جهت وی حق بزرگی بر حوزه خراسان دارد. درس‌های معارفی نیز به صورت عمومی‌تری احیا و به مدرسه نواب منتقل شد و بنا بر برخی نقل‌ها این جلسه‌ها گاه تا سه ساعت به طول می‌انجامید.

اقبال عمومی حوزه خراسان به درس‌های معارفی میرزای اصفهانی پس از شهریور ۱۳۲۰، سبب شد که رفته رفته وی از عالمی اصولی به یک استاد معارف تبدیل شود به‌ویژه اینکه گرایش‌های اصولی میرزا در سال‌های آخر عمر بسیار کم‌رنگ شده بود.

از میرزا آثار فراوانی به یادگار مانده که برخی به‌قلم خود وی و برخی تقریرات دروس وی است. او به‌نقلی در نجف نیز نوشته‌هایی داشته که پس از تحول روحی و قصد آمدن به ایران همه را از میان برده و آثار بر جای مانده از وی همگی مربوط به دوره حضور در مشهد است. به علت سیر تحولات روحی میرزا در بیست‌وپنج سال حضور در مشهد، در این آثار مطالب ضدونقیض و آرای متغایر زیاد به چشم می‌خورد. «معارف القرآن، ابواب الهدی» این اثر از آخرین و مهم‌ترین تألیفات وی بوده و در آن به گزارش اجمالی آرای خود و مقایسه آن با مبانی عرفان و حکمت پرداخته است.

آخرین قابی که از میرزا به جای مانده مربوط به همان سفری است که در سال‌های آخر عمر به تهران داشت. سرانجام در سال ۱۳۲۳ خورشیدی روح میرزا به آسمان ملکوت پر کشید.

آهوی ضامن‌دار

از حجره نه تا خورشید هشت

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

حجره شماره نه، حجره من بود، عصرها روی پله‌ها آب می‌پاشیدم. زیلو می‌انداختم و حیاط پر می‌شد از جیغ نستعلیق روی پوسترهای روغنی که پشتشان جان می‌داد برای اینکه یک نقطه‌بگذاری. بعد توی همان نقطه معکوس بکشی بعد قوس را رعایت کنی و بنویسی مَرد. ورودی حجره دو طرف در دوتا طاقچه داشت، توی حجره هم همین خبر بود. دیوارها تا کمر کاشی بود و دورتادور طاقچه‌های گچی تو رفته، پستو هم داشت، که جای لباس بود و رختخواب و یک چمدان فلزی که خانه عطرهایم بود و انگشترهایم و پول! و یک دفتر ممنوع و لایش یک عکس ممنوع‌تر. یک عکس از خانم میترا حجار در متولد ماه مهر درست در همان سکانسی که فروتن می‌پرسید: چه جوری اومدی؟ و جواب می گرفت: بو کشیدم و اومدم. توی یکی از طاقچه‌ها یک آکواریوم بود با پنج تا گوپی و توی طاقچه‌ای دیگر یک چفیه را مثلث پهن کرده بودم کف، یک لنگ پوتین دایی‌علی را کش رفته بودم، واکس‌زده بند نو انداختم و توی قسمت ساق پوتین یک دسته گندم خشک گذاشتم و شد یک گلدان. یک آینه، چندتا پوکه فشنگ ژ۳ و یک پلاک و چندتایی هم از آن زیارت‌های آل‌یاسین و عاشورا و توسل و دعای عهد که توی مشما پرس می کنند هم بود کنار قمار عاشقانه سروش و کویر شریعتی و پیامبر و دیوانه جبران خلیل جبران.

آن سال‌ها اوج مطبوعات بود. اوج حرف‌های نو، ایران انگار به بلوغی رسیده بود. همه توی میدان بودند، نصف ایران می گفت ناطق نوری و نصف دیگرش می گفت خاتمی. من اما حواسم به گوپی‌هایم بود و سعدی حفظ می کردم. من را چه به این غلط‌ها که رئیس جمهور انتخاب کنم. کدام پانزده ساله هست که کله‌اش وردارد جامعه مدنی و آزادی بیان یعنی چه؟ من فقط استایل عکس سید را دوست داشتم، من عاشق آن حرز امام جوادش شده بودم. من ساعت استیل بستنش را دوست داشتم و لباده‌ای سرمه‌ای که پانزده‌سالگی‌ام را به فنا داده بود. من فقط عکس آینده‌ام را گذاشته بودم توی طاقچه کنار بقیه آرزوهایم. پنجشنبه بود رفتم بم، شنبه آمدم، حجره پریشان بود. دوتا گوپی‌ها وارونه روی آب بودند، قاب عکس آینده‌ام افتاده بود کف حجره خاکشیر. تیزی شیشه‌خرده‌ها پوستر را چاک داده بود. دسته گندم لگدمال شده بود. با زغال توی طاقچه نوشته بودند: «فقط ناطق» از کلمه فقط بدم آمد از همان روز و کمتر خرجش کردم. همان سایه‌ها، همان دست‌های توی متولد ماه‌مهر که صابون را دست به دست می کردند انگار توی مدرسه ما هم بودند. عکس سید را تا کردم لای دفترچه ممنوعه گذاشتم و دیگر هیچ‌وقت هیچ‌جا دلم نخواست مثل کسی باشم. بلیت گرفتم و سوار اتوبوس رفتم مشهد. دلم گرفته بود، خیلی حرف زدم. خیلی درد داشتم و حالا نمی‌دانم چرا یاد آن روزها افتادم. از آن سال و آن شور و هیجان بیست‌سالی می گذرد. نه شبیه ناطق شدم نه خاتمی. از نمد هیچ کدامشان کلاهی برای من جفت‌وجور نشد. هر دو در طی این سال‌ها گاهی بودند و گاهی نبودند. گاهی خبرهایی آمد که شگفت‌زده‌مان کرد، ولی امام‌رضا(ع) همان امام‌رضاست. همان قدر مهربان و امن و نجیب که من توی این چندین سال بیشتر شناختمش و بیشتر عاشقش شدم، من بزرگ‌تر شدم و آلوده‌تر ولی امام رضا(ع) هزار برابر دریافت من مبارک‌تر و امین‌تر و شیرین‌تر شده. از من به شما نصیحت جز در خانه این خانواده هیچ خبری نیست.

عکس زائر

سفر به مشهد در ۹ سالگی

ندا و نادیا امسال که جشن تکلیفشان را در دبستان جشن گرفتند، دلشان می‌خواست چادرهای سفیدشان را در حرم امام رضا(ع) بپوشند و نماز زیارت علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) را دوشادوش هم اقامه کنند. خانم و آقای سیفی از پیشنهاد دوقلوهایشان برای سفر به مشهد استقبال می‌کنند و از بابلسر راهی مشهد می‌شوند. ندا و نادیا می‌گویند: «این بهترین سفر عمرمان بود.»

عکس: معصومه بختیاری|شهرآرا

کارتون شهر

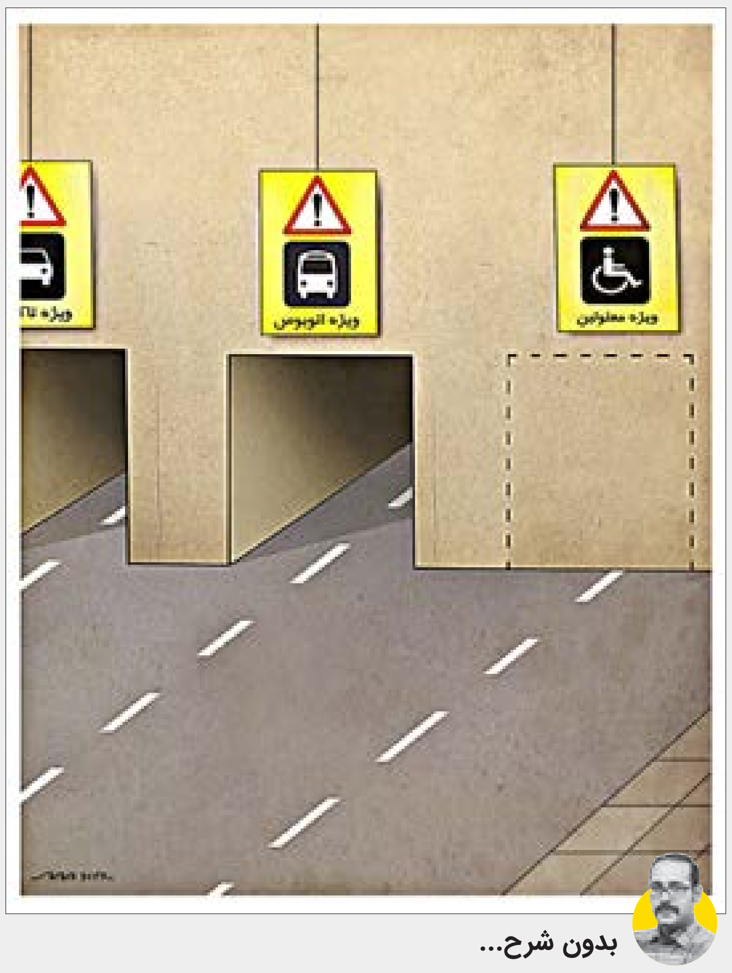

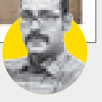

بدون شرح...

مجید ادیبی

همسایه هم‌زبان

نعمتی در جوار ولی‌نعمت

سید محمدرضا هاشمی
روزنامه نگار

روزهای دهه ۸۰ همه راه‌ها برای من به حرم و کتابخانه آستان قدس رضوی ختم می شد. من کنکور داشتم و صبح از خانه به مقصد کتابخانه راه می افتادم و شب از حرم به خانه برمی گشتم. صبح با سلام به آقا آغاز می شد و شب با سلام به او به پایان می رسید. آن روزها شهر برای من در رواق‌ها، صحن‌ها و میزهای کتابخانه حرم خلاصه شده بود. یک روز یکی از بزرگ‌ترهای فامیل وقتی متوجه شد هر روز کتابخانه حرم می روم، با حسرت گفت: «خوش به حالت که هر روز حرم می روی.» من که غرق نعمت بودم، متوجه جمله‌اش نشدم، اما حالا می فهمم منظورش چه بود. آن روزها کتابخانه گوهرشاد روبه‌روی مسجد گوهرشاد شبانه‌روزی بود و من و دوستانم بعضی شب‌ها همانجا پشت میزهای چوبی کتابخانه شب را به صبح می رساندیم. در ساعات اولیه بامداد برای اینکه خواب از سرمان بپرد، می رفتیم حرم گردی، صحن‌ها را گز می کردیم، بعد به آقا سلام می دادیم و برمی گشتیم پشت میز و درسمان را می خواندیم. کتابخانه آستان قدس رضوی یکی از نعمت‌ها و فرصت‌ها در مشهد است، خیلی‌ها از آنجا خاطره دارند، خیلی‌ها با خواندن کتاب‌های مورد علاقه‌شان راهشان را پیدا کرده‌اند یا به اصطلاح بارشان را همانجا بسته‌اند.

جشنواره فیلم فجر سال ۱۳۹۷ فیلم سرخ‌پوست به کارگردانی نیما جاویدی خیلی سروصدا کرد و چون کارگردان خراسانی بود در همان روزهای جشنواره من و یکی از همکارانم با او در یکی از کافه‌های تهران قرار مصاحبه گذاشتیم. آن روزها من در تهران دانشجو بودم و سلمان از مشهد آمد تا مصاحبه انجام شود. نیما جاویدی وسط مصاحبه به تأثیرپذیری‌اش از کتابخانه حرم گفت، به اینکه آن فضا و کتاب‌هایش چقدر توانسته به او کمک کند تا راهش را پیدا کند. او مثل من و خیلی‌های دیگر خود را وام‌دار کتابخانه آستان قدس رضوی می دانست.

کترینگ مجتمع پذیرایی کوهسنگی افتتاح شد

سریع و لذیذ، با پیک موتوری رایگان!

مدیریت داخلی: ۰۹۰۲۵۷۶۶۵۵۹

آماده عقد قرارداد با کلیه ارگان های دولتی و غیر دولتی جهت تامین غذای پرسنل